اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد مباحثی را که مرحوم آقای نائینی در اینجا آوردند بعد از بحث امر ماده‌ی امر البته در ماده‌ی امر بحثشان را خیلی ناقص گفتند چون آن مباحث را بعد در صیغه‌ی افعل به کار بردند ، حالا باز این قسمت را برای اینکه انسجام بحث بشود الامر الثالث یعنی حدود یک صفحه راجع به ماده‌ی امر گفتند ناقص است کلامشان خودشان هم گفتند چون بعد متعرض می‌شوند قد ذکر لصیغة الامر معانی عدیدة ، عرض کردم در این کتب قدیمی مخصوصا حتی خود معالم و اینها اصلش از اهل سنت هم هست لکن در کتب ما هم اضافه شده و در بعضی از کتب لغت و صرف و اینها هم گرفتند ، حتی نقل عن بعضنا ، یعنی بعضهم باید باشد ، انهاها الی اربعة وعشرین حالا من در ذهنم بیست و پنج مانده عرض کردم حالا ایشان بیست و چهار نوشتند ، من یادم می‌آید حاشیه‌ی معالم بود کدام بود قوانین بود تا بیست و پنج هم نوشتند .

وقد عد منها طلب و تعجیز و تحدید و مثال‌هایش را هم آوردند غالبا ، کونوا حجارة او حدیدا او ما شابه بله ، وقد بحث ایضا این کلمه‌ی ایضا در بحث امر ماده‌ی امر در هیات امر هم همینطور ، او نحو الاشتراک اللفظی او المعنوی ، بحث شده اما بحث جدی نشده یعنی واضح بود که اشتراک لفظی معنا ندارد اصلا معنای صیغه تحدید نیست معنای صیغه تعجیز نیست ، ببینید به هدف است یعنی صیغه همان معنای خودش است لکن آن مقاصد ثانویه مثلا تحدید یا تعجیز یا فرض کنید مثلا می‌گوییم زید آمد حالا واقعش هم نیامد از باب مسخره مثلا زید در مجلس فلان حاضر شد از باب مسخره ، نمی‌شود بگوییم این زید در مجلس فلان حاضر شده دو معنا دارد یکی اخبار و یکی هم مسخره کردن ، مسخره کردن در کلام متعارف است تعجب است چرا این طور مواردی را که دواعی است و مقاصد ثانوی است در بحث صیغه آوردند این در کلام ما متعارف است ، مثلا می‌گوییم زید آمد داریم مسخره‌اش می‌کنیم مثلا یا داریم شوخی می‌کنیم این معنایش این نیست که این جمله برای شوخی وضع شده یا این جمله برای مسخره وضع شده است این معنای خودش است نحوه‌ی استعمال و دواعی استعمال فرق می‌کند .

یا به قول صاحب کفایه اشتباه مصداق و مفهوم است نه اشتباه هم نیست دواعی مختلفی وجود دارد ، بله بعد ایشان می‌فرمایند که در بحث صیغه این فایده به دو حالت ان صیغة الامر کصیغة الماضی والمضارع تشتمل علی مادة وهی عرض کردم فقط یک مشکلی که در کلمات آقایان هست که اینجا هم لابلا دیده می‌شود همچنان که هیات فعل ماضی داریم فعل مضارع داریم ماده دارد هیات دارد و حدث

را مبداء را نسبت می‌دهند به فاعل در باب امر هم وقتی تحلیل شروع شد همین کار را کردند ، مثلا گفتند مثلا جئنی بماء ، جئنی حالا فرض کنید به اینکه ماده‌ی مجیء هست و هیات افعل درش به کار برده شده و این ماده به این هیات نسبت داده شده به فاعل ، فعل و فاعل آن به اصطلاح ماده به عنوان حدث است ، آن مخاطب به عنوان فاعل است جئنی انت بماء ، مثل قام زید عرض کردیم این درست نیست .

اصولا اینکه در مقام ترکیب ما به اصطلاح عرب‌ها اعراب می‌گویند ما ترکیب ، در مقام ترکیب آن معامله‌ای را که با جمله‌ی خبریه یا اسمیه می‌کنند این معامله را با طلب نباید انجام داد ، دو سنخ است اصلا دو سنخ است .

یعنی اصولا نکته سر لفظ نیست اصولا نکته سر این است که عده‌ای از معانی خود به خود معانی نسبی هستند اصلا طبیعتشان این است معانی نسبی هستند کاری به لفظ نداریم ، اینکه می‌گویند حرف معنای نسبی دارد نسبی بودنش به خاطر خود معناست نه به خاطر حرف بودن ، ممکن است در اسم هم باشد ، آن معنای نسبی یک معنای نسبی آن معنای نسبی را در لغت عرب در لغات دیگر هر کدام یک حساب خاص خودش را دارد در لغت عرب اگر بخواهیم معنای نسبی ر ا خودش را تصور کند اسم می‌آورد مثلا می‌گوید ابتدا اگر همان معنای اسمی را بخواهد به کار ببرد در همان نسبیتش بین طرفین به آن می‌گویند حرف مثلا ابتداء السیر البصرة صرت من البصرة نکته‌ی فنی‌اش این است دو لحاظ است به اصطلاح خود معنا خود ابتدا یک معنای نسبی است این ها خیال کردند این نسبی بودن به خاطر حرف است نه خود ابتدا معنای نسبی است ابتدا خودش نسبی است وقتی شما دیدید قبل از این چه این حدث نبوده مسبوق به عدم است قبلش چیزی نبوده می‌گویند ابتدا .

مثلا قرائت من سورة النساء این من را برای چه آوردیم قبل از سوره‌ی نساء قرائت نبوده ابتدا خودش نسبی است نگاه می‌کنیم چیزی قبلش نبوده می‌گویید ابتدا چیزی بعدش نیست می‌گویید انتها ، این ابتدا و انتها خودشان فی ذاتهما معنای نسبی هستند این که می‌گویند نسبیت در معنای حرفیت به خاطر نسبیت خود معناست نه اینکه حرف برای نسبیت است . فرق بین اسم و حرف این هم که می‌گوید در امثال مرحوم نجم الائمه‌ی رضی که در معنای من و ابتدا یکی است مرادشان این است ، هم من و هم ابتدا هر دو معنایش این است که قبلش نبوده مسبوق به عدم است این اول است قرائت من سورة ، صرت من البصرة سیر من اولش بصره بوده قبل از بصره سیر نبوده از ساعت ۱۰ مثلا درس حاضر شدم یعنی قبلش نبوده این نبودن قبل را می‌گویند معنای نسبی این که می‌گوید معنای من و ابتدا یکی است مرادشان این است .

آنهایی که آمدند می‌گویند نه درست است که یکی است اما واقعا بینشان هم اختلاف است که در کتاب کفایه آمده من وصل شده برای ابتدا لکن به لحاظ عالی آن وضع شده برای ابتدا به لحاظ استقلالی ، یا مثل اینکه کلمه‌ی لام دارد لیستعمل آلیاً به نظرم ، این لام را هم

آقایان متاخر ایشان به معنای شرط فهمیدند مثل مرحوم آقای خوئی و دیگران در عبارت کفایه به معنای شرط فهمیدند یعنی به شرط اینکه این مثلا عالیاً ملاحظه بشود یا به شرط این که استقلالی لذا آنها می‌گویند شارط کیست اگر شرط است شارط کیست ؟

می‌گویند مرحوم آقای شیخ بزرگواری که همین اخیرا اسم ایشان را در مباحث بردیم در تبریز بود بعد آمد قم در مشروطه میرزا صادق ، گفتند این حکومت مشروطه گفتند این کلمه‌ی مشروطه اصلش چه بوده گفتند اصلش انگلیسی بوده ، گفت همان اصل انگلیسی را به کار ببرید عربی نگویید فارسی نگویید ، چون تا گفتیم مشروطه می‌گوید مشروط شرط شارط مشروط ، چه کسی این شرط را کرد آن شارط که بود این برای شما مشکل درست می‌کند همان لفظ انگلیسی را به کار ببرید آن حالا یک نحو حکومت این جوری است فرض کنید اما این لفظی را که مشروطه‌ی فارسی را می‌خواهید لفظ عربی مشروطه را به کار ببرید این تولید مشکلات می‌کند .

می‌گویم اینجا این مشکل تولید کرد این لامی که ایشان به کار برده است کفایه نگاه کنید لام دارد عرض کردیم این جواب و اشکال که در کفایه آمده بعینها حاشیه‌ی میر سید شریف بر نجم الائمه است اصلا این جواب و اشکالی که ایشان دارد این عبارت که معنا من و ابتدایی که در خود نجم الائمه است در کتاب شرح کافی ایشان است در حاشیه‌اش میر سید شریف نوشته فان قلت یصح استعمال من مکان الی ابتدا بعد ایشان می‌گوید نه آن به این معناست که ، عرض کردم مراد ظاهر الازلام شرط نیست که آقایان اشکال کردند شارط کیست چه کسی شرط کرده تخلف شرط موجب غلط استعمال می‌شود و الی آخر و اشکالاتی که در اینجا هست .

علی ای حال عرض کردیم شرط نیست لحاظ است مراد لحاظ است ، دو جور لحاظ شده است آن وقت بحث سر این است اگر دو جور لحاظ شد دو تا می‌شود یا نه ؟ من و ابتدا دو تا می‌شود یا یکی می‌شود بحثش نکته‌اش این است چون لحاظ اعتبار است ، معانی اعتباری تعددشان به همین تعدد لحاظ است ، اگر خود معنا را نگاه کنیم یک معنای نسبی است واحد است خود معنا فی نفسه اما در دو لحاظ یک دفعه ابتدا در بین دو تا مطلب می‌بینید صرت من البصرة این یک لحاظ است یک دفعه خود ابتدا را می‌خواهید ببینید یعنی مسبوق به عدم قبلش نبوده است این یک لحاظ است ، لحاظ دیگری است ، لحاظهایش فرق کرده است آیا تعدد لحاظ موجب تعددش می‌شود یا نمی‌شود این نکته‌ی فنی این است .

این ها می‌خواهند بگویند در باب امور اعتباری تعدد لحاظ موجب تعدد می‌شود ولو مفهوم و واقعش یکی است ، این تعدد به این جهت است و سر اینکه درست هم نمی‌شود بکار برد همین است تعدد پیدا کرده است من یک معنا پیدا کرده ابتدا یک معنا نه اینکه دو سه معنا دارند ، من وقتی به کار می‌برند در لغت عرب که طرفین را ببینند ، ابتدا وقتی به کار می‌برند که خود مفهوم را ببینند کار به طرفین ندارد ، اینها را توضیحاتش را سابقا عرض کردیم دیگر تکرار نمی‌کنیم .

اینکه ایشان می‌گوید صیغه‌ی ماضی و صیغه‌ی مضارع مشتمل بر ، این اصل مطلب درست است اصل اینکه صیغه‌ی افعل ماده و هیات است اصل این مطلب هم درست است نمی‌شود انکار کرد مثلا جئنی بماء ، قم مثلا اخرج من الدار ، اخرج . اصل این مطلب که ماده و هیاتی دارد درست است اما اینکه اصلا این ماده را نسبت می‌گوییم این حدث این فاعل ، فعل فاعل این درست نیست . قام زیدٌ فعل و فاعل درست است اما در قم فعل و فاعل درست نیست باید گفت مطلوب منه .

یعنی بعبارة اخری در صفحه‌ی بعدی هم عرض می‌کنیم در لغت عرب برای بعضی از معانی نسبی لفظ خاص قرار دادند بعضی‌هایش را قرار ندادند حالا دیگر این ، یا برای معانی انشائی ایقاعی برای معانی انشائی اصلا لفظ خاص قرار دادند مثل فعل امر بعضی‌ها هم حرف قرار دادند مثل لیت لعل ، مثل هل ، هل استفهامیه ، لیت و لعل هم انشائیه است فرق نمی‌کند آن برایش حرف قرار دادند ، برای طلب هیات قرار دادند اما فرض کنید مثلا برای عقود برای ایقاعات برای قوانین چون قوانین هم انشائیات هستند دیگر انشاء می‌کنند ، لفظ قرار ندادند.

بله قوانینی که یعنی قانونی که مولی و عبد است همان صیغه‌ی افعلش لفظ است و الا بقیه را لفظ ، ولذا می‌گویند یصلی یعید یستقبل القبلة الفاظ دیگری را استفاده کردند یا فعل ماضی استفاده کردند یا فعل مضارع استفاده کردند یا جمله‌ی اسمیه استفاده کردند از معانی دیگر وام گرفتند .

بعد ایشان لیس للهیة معنی سوی الدلالة علی نسبة المادة الی الفاعل ، این نسبت ماده به فاعل ظاهرا همه را می‌خواهند از باب مثل فعل ماضی و مضارع درست نیست ، نعم تختلف کیفیة انتساب المادة الی الفاعل حسب اختلاف الافعال ففی الفعل الماضی الهیئة انما تدل علی نسبة التحققیة این توضیحات را چند بار عرض کردم کلمه‌ی نسبت زیادی است تحقق ، فعل ماضی برای تحقق در قبل از زمان تکلم است ، فعل ماضی تحلیلش این است ، دلالت می‌کند بر خروج هیات فعل ماضی خروج ماده من العدم الی الوجود بنحو حرکة السیلانیة قبل از این مراد این است یعنی دلالت می‌کند بر اینکه نبوده و شد تحقق به این معنا دلالت بر نبود هم درش هست وقتی می‌گوییم قام زیدٌ یعنی قیام نبود تحقق پیدا کرد ، آن وقت اضافه‌ی بر اینکه خبر می‌دهیم نبود و شد می‌خواهیم بگوییم قطعی هم شد و آن هم به لحاظ زمان حال .

این که می‌گویند دلالت بر زمان می‌کند این است اینکه مرحوم نائینی منکر زمان بود و همچنین در کفایه منکر دلالت افعال بر زمان هستند مرادشان خیال کردند مثلا وضع مراد این است ، در لغت عربی فعل ماضی ما در فارسی هم همینطور می‌گوییم خانه‌ی حسن رفتم ، ببینید یعنی رفتن خانه‌ی حسن نبود تحقق پیدا کرد شد من العدم الی الوجود و این قطعا هم شد نه اینکه احتمالا چون اگر بنا به این بشود که می‌شود می‌گوید فردا خانه‌اش می‌روم فردا یعنی ممکن است بشود یا نشود اما اینکه شد قطعی شد این را فعل ماضی می‌آورد آن وقت فعل

ماضی هم به این معنا به لحاظ زمان حال ، این نسبت این فعل حاصل شد در قبل از این زمان به این می‌گویند معنای نسبی ، این نسبی بودنش برای این است و الا خودش در فعل ماضی نسبت نیست دلالت خود تحقق است .

عرض کردم همیشه نسبت انتزاع می‌شود مثل اینکه بگویید من وارد اتاق شدم این وارد شدم وارد اتاق شد ، اما انتزاع می‌شود از آن تحتیت سقف من زیر سقف هستم . حالا اگر اتاق سقف نداشت وارد اتاق شد سقفیت نیست یا یک جایی در بیابان یک سقفی زدند ، زیر سقف می‌رویم اتاق نیست با هم تلازم ندارند که اگر گفت من داخل اتاق شدم یعنی حتما زیر سقف رفتم ، نگاه می‌کند اگر سقف بود نسبت تحتیت و فوقیت انتزاع می‌کند اگر زیر سقف نبود می‌گوید داخل اتاق شدم ، این داخل اتاق شدم معنایش دلالت ایجاد معنای نسبیت نسبت تحتیت و فوقیت نیست این تصور نشود اشتباه نشود .

واما فعل امر فهی تدل علی نسبة الایقاعیة عرض کردم شاید الان بیشتر متعارف شده در کتاب‌ها اینطور من دیدم بعضی از کتاب‌ها نسبة الطلبیة نه نسبت ایقاعیة درست است نه طلبیة خود طلب است من دون ان تکون الهیئة مستعملة فی الطلب او فی التحدید نه در طلب به کار برده شده است اینکه نه اینکه، من المعانی المذکورة اینها را چون فعلا گفتیم یک کم بخوانیم بعد اینها را باید توضیحات خارجی عرض کنیم لوضوح انه لیس معنی اضرب اطلب ، معنایش اطلب نیست ، معنایش طلب ضرب است .

بل الطلب والتحدید والتعجیز انما تکون من قبیل الدواعی بله تحدید و تعجیز از دواعی هست اما طلب از آنها نیست لایجاد النسبة الایقاعیة آن را که ایجاد می‌کند نسبت را ایجاد نمی‌کند خود طلب را ایجاد می‌کند نه نسبت را . افعل و من هنا تمخضت صیغة افعل للانشاء عرض کردیم این تازگی هم شاید قبل از همین تعطیلات از کتاب مکاسب منیة الطالب مرحوم نائینی همین مباحث را نوشته بود و مناقشاتی هم با ایشان همان جا داشتیم این که صیغه‌ی افعل برای انشاء است چون وضع شده برای این معنا ، عرض کردیم یک اصطلاحی است که حکمة الوضع می‌گویند یعنی قبل از اینکه بیاید وضع را نگاه کنند معانی را نگاه می‌کنند، آن وقت حکمت وضع اقتضاء می‌کند برای این معنی لفظ بگذارند .

اگر ما معانی متعدد داشتیم مثلا انشاء ایقاع این خودش یکی از معانی است ، حکمت وضع اقتضاء می‌کند بر این معنا لفظ بگذارند استفهام خودش یکی از معانی است ، تمنی ترجی خودش یکی از معانی است ، انشاء طلب انشاء اخبار اینها خودشان معانی هستند ، حکمت وضع اقتضاء می‌کند این طور .

آن وقت حکمت وضع اقتضاء می‌کرد که برای کل انشائیات الفاظ خاص بگیرند ، حکمت وضع این است دیگر لکن عملا در لغت عربی نشد فارسی هم نداریم ، در لغت فارسی هم نشد برای انشاء برای طلب گذاشتند افعل ، معنای دیگر هم نمی‌دهد .

برای مثلا عقد ، عقود هم از سنخ انشائیات هستند چرا چون وقتی می‌گوید بعتک یعنی ایجاد کرد قبل از او نبود ایجاد شد ولذا وقتی که آمدند دیدند برای عقود لفظی قرار ندادند به دنبال این گشتند که در الفاظی که برای اخبار است برای خبر است یک چیزی مناسب با عقد پیدا بکنند دیدند آن که مناسب با عقد است هیات فعل ماضی است ، چرا چون در عقد می‌خواستند بگویند بیع نبود و ایجاد شد و مسلم هم ایجاد شد تردید درش نداریم ، خوب این معنا را با بعت با فعل ماضی می‌شود گفت در فارسی فروختم ، فروختم یعنی تمام شد اما اگر گفت این کتاب را به تو می‌فروشم این احتمال دارد که مراد از می‌فروشم فردا می‌فروشم امروز نیست .

آن وقت چون یک قاعده‌ای دارد در باب عقود نباید الفاظی که مجاز و کنایه و محتمل و احتمال دارد به کار برده بشود در باب انشائیات نباید چرا چون انشائیات از سنخ اعتباریات هستند در اعتباریات ایجاد است نیست و حتما باید هست بشود ، سنخ اعتباریات این طور است نیست اگر تردید بکند اعتبار نمی‌شود ، این نکته را من همیشه عرض کردم چون در این کلمات هم اصلا نکته‌ی اصلی اعتبار این است که نیست و هست می‌شود یعنی فرض اولیه در باب اعتباریات این است که نیست ، اصول عملیه هم از همین قبیل است این که می‌گوید کل شیء لک طاهر حتی تعلم این نیست البته آنجا چون حتی تعلم آنجا جهل و علم را گرفته و لذا در اصول عملیه معیار روی جهل و علم می‌رود این هم یک ضابطه‌ی کلی .

لذا در مثل عقود معیار روی وجود و عدم می‌رود نیست هست می‌شود ، در اصول عملیه جهل است تبدیل به علمش می‌کند علم نمی‌شود لذا چون جهل است علم نمی‌شود ، طبیعتا وقتی بخواهد در جهل تصرف کند ، شما که نمی‌دانید چیست پاک است یا نه اگر بخواهد بگوید پاک است یا نجس است باید ابداع بکند ، قاعدتا باید ابداع بکند ایجاد بکند ، چون شما نمی‌دانید لکن اینها ابداعش را چون معیارش اساسا جعل بوده معیارش به یک مقدار جهل است ولذا این قاعده را عرض کردیم آقایان هر لسان دلیلی که حکم مقیا بشود به علم به خلاف آن اصل عملی است ، هر جا دلیل آمد مقیا بشود .

مثلا اگر گفت در سفر می‌گوید یصلی حتی یصل الی بلده مثلا این یصل الی بلده امر واقعی است این علم و جهل نیست این حکم واقعی است معیار حکم واقعی یکی‌اش همین است اگر مقیا به جهل و علم شد می‌شود حکم ظاهری مقیا به علم و جهل نشد می‌شود حکم واقعی ، کل شیء لک طاهر حتی تعلم ، خوب حتی تعلمش می‌شود حکم ظاهری .

ولذا بین آقایان این بحثی که آمده آقای خوئی هم عقیده‌ای دارند کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی ، این یرد یعنی حتی اینکه شارع بگوید حرام است این امر واقعی است پس کل شیء مطلق یعنی واقعا مطلق واقعا حلال است . اگر کل شیء مطلق حتی یرد یعنی به تو برسد حتی تعلم یرد فیه نهی حتی تعلم بالنهی آقای خوئی اصرار دارند معنایش این است حتی یرد یعنی حتی تعلم ، اگر شد حتی تعلم می‌شود حکم

ظاهری دقت فرمودید ؟ این ضابطه را ما زیاد ذکر می‌کنیم چون جزو نکات بسیار لطیف در اصول است . اگر مقیا به علم به خلاف شد می‌شود حکم ظاهری اگر مقیا به یک امر واقعی شد می‌شود حکم واقعی ، این یرد اگر معنایش تشریع باشد هر چیزی مطلق است تا شارع حرام بکند لذا مطلق می‌شود حلال واقعی هر چیزی واقعا حلال است تا خود شارع حرامش بکند اما اگر گفت کل شیء مطلق حتی یرد یعنی حتی تو علم به نهی پیدا بکنی می‌شود حکم ظاهری ، آن وقت مطلق چه می‌شود ، ایشان هم ظاهری است .

کل شیء مطلق ظاهرا چرا چون یرد به معنای علم گرفته شده است که آقای خوئی این طور استظهار کردند ظاهرش همان اولی است عرض کردم حالا دیگر بحثش باشد در محل خودش و عرض کردیم روایت مرسل است الان ما چنین روایتی نداریم و این روایت را منحصرا شیخ صدوق در فقیه آورده است البته در فقیه آورده و نه در کتب ثانویه‌اش در کتاب اصلی‌اش آورده این دو و اراده کرده از مطلق حکم واقعی را ، یعنی واقعا حلال است . یعنی در مقام استدلال برای مطلبی است که می‌خواهد بگوید واقعا حلال است . مرحوم صدوق به این عنوان آورده است دقت می‌فرمایید ، اگر ما به صدوق نگاه بکنیم ایشان به معنای حکم واقعی آورده است مطلق واقعی اگر مطلق به معنای حکم واقعی باشد آن وقت یرد به معنای اینکه شارع حرام بکند . اگر مطلق به معنای ظاهری باشد یعنی حتی تعلم ، دقت کردید ؟ این ها یک نکات فنی است که در استظهار لفظی خیلی تاثیر گذار است .

یکی از حضار : اگر با این اصطلاحات می‌فهمیده مطلب را شاید حکم واقعی و ظاهری را این جوری نمی‌فهمیدند ، حالا یرد به این معنا این جوری ، حکم است واقعی و ظاهری دیگر یعنی چه ؟

آیت الله مددی : خیلی بعید است این بزرگان این طور حواسشان گیج باشد . خیلی سوء ظن به بزرگان نداشته باشید . حسن ظن ما به این بزرگان بیش از این مقدار است .

یکی از حضار : نه همین جور می‌فهمیدند نه اینکه جور دیگری هم بوده این آن جور نبوده است .

یکی از حضار : آن زمان این بحث‌های اصولی نبوده که بخواهند به این دقت بیایند بگویند ترکیب را قائل بشوند بین ظاهری و واقعی .

آیت الله مددی : علی ای حال ایشان در مقام اثبات اینکه این مطلب جایز است شرعا جایز است نمی‌خواهد بگوید ظاهرا ، عرض کردم و لذا اهل سنت هم عده‌ی زیادی برائت نزدشان حکم واقعی است دیگر . البته عرض کردم عده‌ای از اهل سنت می‌گویند چون نمی‌دانیم واقع را نمی‌دانیم . عده‌ایشان معتقدند همین که در کتاب و سنت نبود حلال است واقعا نه اینکه ظاهرا یعنی برائت را حکم ظاهری گرفتند و شاید در بعضی از عبارات اصحاب هم بود که اخباری‌ها حمله کردند ، حمله‌ی اخباری‌ها به برائت یکی‌اش همین برائت است دیگر ، یکی از موارد اصلی که اخباری‌ها ملا محمد امین حمله کرد به اصولی‌ها برائت بود .

آن هم روی این مبنا که اهل سنت چون معتقدند احکام الهی توسط همین قرآن و همین چند تا روایت به ما رسیده است ما معتقدیم عده‌ای از احکام نزد بقیة الله است پس اگر پیدا نکردیم معنایش این نیست که برائت جاری بشود حلال است ، شاید نزد بقیة الله موجود است موانع از بیانش وجود دارد .

لذا اخباری‌ها آمدند روی مسلک شیعه اعتراض کردند روی برائت روشن شد ؟ روی برائت اشکالشان روی مسلک شیعه بود بله کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی آنجا را می‌گویند یرد فیه شاید به معنای ثبوت تشریعی گرفتند این حدیث را قبول نکردند به خاطر اینکه مرسله است و از طریق صدوق .

آن وقت لذا من عرض کردم خوب دقت بکنید اصولا من چون همیشه این سیر تاریخی بعد از اخباری‌ها اولین شخصی که چهره‌ی موفقی بود و عمل کرد در مقابل اینها مرحوم وحید بهبهانی بود این را من اصطلاحا همیشه عرض می‌کنم اصول متاخر شیعه ، اصول متاخر شیعه از زمان وحید بهبهانی است ، یکی از نکات اساسی در این اصول متاخر شیعه مطالبی که در اصول متعارف بود در اصول اهل سنت و گفته می‌شد و بعدها اخباری‌ها اشکال کردند گفتند ثابت نیست این اصول متاخر سعی کرد اینها را با روایت اثبات بکند روشن شد ؟

این اصول متاخر شیعه مثلا استصحاب را مرحوم سید مرتضی قبول ندارد شیخ طوسی قبول دارد لکن روایت نیاوردند ، مثلا شیخ طوسی گفت این چیز بوده نفهمیدیم چیزی که بیاید جلویش را بگیرد مانعش بشود پیدا شده یا نه اصل عدم مانع است پس هنوز موجود است این استدلالش برای استصحاب همین است در عده‌ی شیخ همین است . دلیل ایشان برای ، خوب خیلی هم دلیل ضعیفی است انصافا از نظر فنی فوق العاده ضعیف است .

شیخ استدلالش این است خوب اخباری‌ها آمدند حمله کردند به استصحاب که احکام الهی را با استصحاب نمی‌شود اثبات کرد . وحید بهبهانی آمد حدیث لا تنقض الیقین بالشک را آورد دقت کردید چه شد ؟ همان استصحاب را آورد لذا خیلی دقت بکنید این تغییر و لذا طبیعتا چون رفتند دنبال روایات خوب دقت بکنید مسیر بحث‌های اصولی شیعه از سنی جدا شد ، مثلا اهل سنت ، حالا روایتی که ما داریم در خواب است البته ، اهل سنت همین روایت را دارند در حال نماز از پیغمبر آن شک در حدث است ، یک حدث از او صادر شد یا نه پیامبر فرمودند نه اگر شک کردی ان الشیطان مثلا وهم می‌اندازد و نه توجه نکن و نمازت را ادامه بده .

اهل سنت این روایت را که در مورد حدث در نماز بود تعمیم دادند فرض کن فلانی زوجه‌ی فلانی شک در زوالش است این بقایش است و استصحاب را به موضوعات خارجی درست است . کم کم به احکام هم توسعه دادند . اهل سنت هم در استصحاب روایت در

احکام ندارند در موضوعات هم ندارند دو تا دارند فقط کلا اهل سنت در موضوعات روایتشان از رسول الله دو تاست یکی شک در رکعات است یکی هم شک در حدث در اثناء نماز ، خوب دقت فرمودید ؟

این همه اینها آمدند تعمیم دادند و حتی شبهات حکمیه در احکام الهیه مبدائشان آن بود و رسید به احکام الهی اخباری‌ها می‌خواستند بگویند این کار ، کار اهل سنت است این قیاس است روشن شد ؟ شیعه نباید قائل به استصحاب بشود آن وقت آن چند تا حدیث لا تنقض الحدیث ، گفتند آن برای شبهات موضوعیه است .

مرحوم وحید بهبهانی آمد گفت که لا تنقض الیقین بالشک قضیه‌ی وجدانی عقلائی است فرق بین احکام و شبهات موضوعیه نمی‌کند دقت کردید ؟ نمی‌دانم التفات فرمودید ؟ خوب دقت کنید وقتی ما با اهل سنت در مباحث اصولی صحبت می‌کنیم این تغییر مسیر از زمان وحید بهبهانی از قرن دوازدهم شروع شد .

همان مباحث اصولی را آوردیم ولکن سعی کردیم برائت را آوردیم سعی کردیم از حدیث رفع در بیاوریم ، عرض کردم چند بار عرض کردم حدیث رفع که ما داریم که الان اینقدر شاید شنیدم بعضی‌ها یک سال روی حدیث رفع بحث کردند این را اصلا شیخ طوسی کلا نیاورده است نه مسند نه مرسل کلا ایشان ندارد . این حدیث رفع که اینقدر بحث راجع به او شده اصلا کلا ایشان نیاورده است در هیچ یک از کتبش چه فقهی چه اصولی چه حدیثی کلا این حدیث را ایشان ندارد خوب اخباری‌ها هم آوردند حدیث رفع گفتند در شبهات موضوعیه است ربطی به حکم ندارد اصلا ربطی به احکام ندارد ، مراد جهل و اینها جهل و استطراد در موضوعات خارجی است . انسان مضطر می‌شود حرام بخورد مضطر می‌شود در نجس نماز بخواند استطراد برای آن است اما در احکام ربطی به احکام ندارد این دقت را من چند بار عرض می‌کنم چون این در تاریخ و در تفکر شما خیلی موثر است فوق العاده این اصول متاخر شیعه سعی کرد یک اصولی را پایه گذاری بکند که ظاهرش با همان اصول اهل سنت است لکن درش از روایات استفاده کنند ، روشن شد ؟

اخباری‌هایی که قبل از این بودند یا حتی بعضی‌هایشان بعدی‌ها اینها یک کمی هم جلوتر رفتند حتی سعی کردند کل اصول را از روایات در بیاورند ، مثلا مفهوم شرط را چند تا روایت درش آوردند ، دلالت صیغه‌ی افعل که الان ما داریم در وجوب ، یک عده‌ای سعی کردند کل اصول را دقیقا از اخبار در بیاورند که مثلا از مثال‌های بارزی که تقریبا کامل است و چاپ شده همین اصول اصیله مرحوم سید عبدالله شبر یک دفعه دیگر هم عرض کردیم این کتاب ناقص چاپ شد متاسفانه مرحوم شبر مثل بحار یک دوره‌ای کل روایات را جمع کرده است جامع المعارف والآثار والاحکام شاید یا المعارف والاحکام من نسخه‌ی خطی خود ایشان را دیدم اصلا با آن مراجعه می‌کردم چون آن مدرسه‌ای که بودیم کتابخانه‌ی ایشان بود مرحوم شبر آنجا کتاب‌ها را جمع کرده بودند ما خود نسخه‌ی خطی ایشان را مراجعه می‌کردم یک تلخیصی

هم دارد تلخیصش را در ایران چاپ کردند خود کتاب هنوز چاپ نشده است نمی‌دانم یازده جلد یا دوازده جلد است قطور است بعضی‌هایش نازک تر است بعضی‌هایش قطور است . من خط خود ایشان را دیدم مراجعه می‌کردم .

یک قسمتش اصول است همین اصول که گفتم ، آن وقت این نوه‌ی ایشان خاندان ایشان که می‌خواستند چاپ کنند به من گفتند ، می‌گفتند که این ایشان قائل به تحریف بوده یک فصلی هم در تحریف دارد الان شرایط مناسب نیست این فصل چاپ بشود من به ایشان گفتم نه در تصرف در افکار دیگران نکنید کتاب را چاپ کنید حاشیه بزنید که این اعتقاد خود ایشان است مثلا اعتقاد ما تحریف نیست اما کتاب را من دارم چاپش کردند ، بعدها که چاپش کردند نگاه کردم تحریف را برداشتند به هر حال بحث تحریفش حذف شده اما در اصل کتاب بحث تحریف هست از آن دوره‌ی این کتاب ایشان جامع المعارف یک تلخیصی چاپ شده و این اصول اصلی ، این از همین صیغه‌ی افعل و اینها همین ایشان آورده است این یک جور .

یک جور اصول دیگر کاری بوده که مرحوم شیخ حر عاملی کرده است کار خوبی است شبیه این کارها به یک معنایی در اهل سنت هم هست ، ایشان الفصول المهمة فی اصول الائمة ایشان یک سنخ دیگر از اصول ائمه را نوشتند هر روایتی که درش لفظ کل آمده ، کل ، کل، ایشان برداشته آورده است ، دیگر این اصول ما نیست هر روایتی که ما من دابة الا وکذا ، ما من انسان الا وکذا ، هر روایتی که دارای یک الفاظی است که دلالت بر عموم بکند آن را آورده است در جامع الصغیر سیوطی هم هست همین طور است لکن ایشان یک کتاب قرار داده است ، کتابش قشنگ است یعنی انصافا این الفصول المهمه‌ی ایشان هم فکر ایشان قشنگ است هم کتاب ایشان قشنگ است و اگر هم الان در زمان ما اضافه بکنند روایات اهل سنت را به آن اضافه بکنند کلیات به قول شوخی معروف مثل کلیات ابوالبقاء ، یک کلیاتی را ایشان جمع کرده هر روایتی را که دیده یک مطلب کلی دارد ایشان برداشتند جمع کردند این فصول مهمه‌ی مرحوم شیخ حر عاملی قدس الله سره الشریف این جوری است که من نظرم این است که هم فکر قشنگی است و هم الان اگر این تکمیل بشود خیلی خوب است .

آن وقت کلیات به الفاظ مختلف بعضی‌ها لا شیء مثلا بعضی‌ها کل بعضی‌ها کل ما بعضی‌ها ما من شیء بعضی‌ها ما من اینطور الفاظ مختلفی که دلالت بر کلیت می‌کند اینها را کلا در روایات اهل بیت جمع آوری کرده است فی اصول الائمه ما الان این مطلب را در کتب اهل سنت هم داریم ، در این جامع الصغیر هم ایشان دارد باب کاف که آورده باب کل دارد ما من دابة همین عمومات کلیات ولی خوب در ضمن کل کتاب است نه یک کتاب مستقلی .

علی ای حال این کار ایشان هم که کار خوبی است یک مقداری از بحث خارج شدیم .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین